



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ / اسفند / ۱۳۹۹

موضوع کلی: مفاهیم

مصادف با: ۲۴ رجب ۱۴۴۲

موضوع جزئی: مفهوم شرط - تنبیه سوم: بررسی لزوم تطابق بین منطوق و مفهوم

- کلام امام خمینی - حق در مسئله

جلسه: ۹۷

سال دوازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

تنبیه سوم درباره تطابق بین منطوق و مفهوم از حیث عموم بود. عرض کردیم اصل تطابق بین منطوق و مفهوم در قیودی که در منطوق ذکر شده، امری است که بحثی در آن نیست لکن در مورد عام و اینکه اگر منطوق قضیه به نحو موجب کلیه باشد یا سالبه کلیه، آیا مفهوم نیز باید اینطور باشد یا خیر؟ اختلاف شده است. البته در عام مجموعی تکلیف روشن است، آنجا قهرا اگر عامی در منطوق به نحو مجموعی بود، در مفهوم قهرا حکم از عام مجموعی منتفی می‌شود و این منافاتی ندارد با اینکه به نحو موجب جزئی حکم ثابت شود. اما در مورد عام استغراقی بحث واقع شده است. عرض کردیم که شیخ انصاری این مسئله را مبتنی کرد بر اینکه عموم به چه نحوی لحاظ شده باشد آیا به نحو مرآتیت برای افراد لحاظ شده باشد یا علی وجه الموضوعیه لحاظ شده باشد، اگر به نحو مرآتیت لحاظ شده باشد که خود ایشان همین را قبول کرد، اختلافی که بین منطوق و مفهوم است فقط در کیف است، در سلب و ایجاب است، اما از حیث کلیت فرقی نمی‌کند، لذا ایشان گفت قضیه «إذا بلغ الماء قدر کر لاینجسه شیء» مبدل می‌شود به «إذا لم یبلغ الماء قدر کر ینجسه کل شیء» اما طبق نظر دیگر و مبنای دیگر که عام به نحو موضوعیت اخذ شود، علاوه بر اختلاف در کیف، اختلاف در کم نیز بین منطوق و مفهوم پیش می‌آید، لذا باید مفهوم تبدیل شود به یک قضیه موجب جزئی، منطوق، سالبه کلیه بود و مفهوم می‌شود موجب جزئی.

نظر صاحب هدایة المسترشدین و محقق بروجردی و شیخ انصاری را بیان کردیم، گفتیم امام خمینی اینجا یک نظر متفاوتی دارند.

کلام امام خمینی

امام خمینی می‌فرماید: اینکه شیخ انصاری فرموده عام در منطوق اگر به عنوان آلت و مرآة برای افراد لحاظ شود، دو فرض در موردش می‌توان تصویر کرد:

احتمال اول: اینکه اساساً بگوییم عنوان «کل» و «شیء» که در منطوق بیان شده، اصلاً مورد نظر نیست و حکم صرفاً روی افراد بار شده است، اصلاً عنوان «کل» و «شیء» دیده نمی‌شود، ما اصلاً کاری به عنوان «کل» و «شیء» نداریم، «الماء اذا بلغ قدر کر، لم ینجسه شیء» اصلاً منظور از این «شیء» افراد هستند، اصلاً عنوان «شیء» کلاً نادیده گرفته می‌شود، آنچه که اولاً و بدون واسطه حکم بر آن جعل شده، افراد هستند.

اگر این منظور باشد، می‌فرماید: فهو واضح المنع، این واضح المنع است. برای اینکه می‌بینیم در دلیل عنوان «شیء» ذکر شده، شما چطور می‌توانید ادعا کنید «شیء» منظور نیست و صرفا افراد منظور هستند و یا در «اکرم کل عالم»، «کل» اگر در کلام ذکر شده، ولو افراد هم مورد نظر باشند، بالاخره «کل» به عنوان یک واژه و لفظی که مرآة و آلت برای افراد است در نظر گرفته شده است، نمی‌توانیم بگوییم «کل» و «شیء» هیچ کدام منظور نظر نیستند. لذا این احتمال به نظر ایشان ممنوع است.

احتمال دوم: این است که عنوان «کل» و «شیء» که در منطوق بیان شده مورد نظر است، لکن نظری که به این عناوین می‌شود، نظر ابزاری است. یعنی حکم روی عنوان «شیء» رفته ولی عنوان «شیء» وسیله‌ای است برای اینکه حکم را از این عنوان سرایت دهد به افراد. امام خمینی می‌فرماید: این احتمال قابل قبول است و درست است (و البته ظاهر سخن و کلام شیخ انصاری همین است) لکن این یک مشکل دیگری دارد و آن اینکه اگر حکم روی این عنوان بما أنه مرآة و آلة لاسراء الحکم علی الافراد رفته، در ناحیه مفهوم نیز باید حکم از این همین عناوین نفی شود. بالاخره این احتمال که این عناوین به کلی منظور نظر نباشند، منتفی و واضح المنع است، اما اگر این عناوین در منطوق ذکر شده اند، ولو به عنوان یک ابزاری برای سرایت به افراد بالاخره در ناحیه مفهوم نیز باید این عناوین دیده شوند نمی‌توانیم بگوییم این عناوین اصلا هیچ نقشی ندارند. پس اگر مثلا گفته شود «اذا جاء زید فاکرم کل عالم» مفهومش این می‌شود که «اذا لم یجئک زید لا یجب اکرام کل عالم»، در مفهوم نیز این عنوان باید اخذ شود ولو به عنوان ابزار و وسیله برای اسراء و سرایت دادن حکم به افراد. اگر مفهوم این جمله شد «اذا لم یجئک زید فلا یجب اکرامه»، اینجا معنای این جمله چیست؟ «لا یجب اکرام کل عالم» منافاتی ندارد که اکرام بعضی از عالمان واجب باشد. یعنی می‌توانیم بگوییم: این قضیه به نحو موجه جزئیة حکم را در مورد بعضی از علماء ثابت می‌کند.

ایشان عرف را مهمترین و قویترین شاهد بر این مدعا می‌دانند، درست نقطه مقابل شیخ انصاری. شیخ انصاری می‌گفت: اگر گفتیم «اذا جائک زید اکرم کل عالم» در ناحیه مفهوم، اینطور نیست که آن «کل» به کلی کنار رود و مفاد قضیه، موجه جزئیة شود و بین منطوق و مفهوم در «کم» اختلافی پیش نمی‌آید. زیرا نفی متوجه عنوان «کل» و «شیء» و عناوینی که دال بر عموم استغراقی است نمی‌شود ولی امام خمینی می‌فرماید: مفاد چنین قضیه و مفهومی این است که به نحو موجه جزئیة ثابت می‌شود.

سپس امام خمینی می‌فرماید: بلکه بالاتر حتی اگر آن احتمال اول را در نظر بگیریم که گفتیم واضح المنع است، یعنی بگوییم منظور از مرآتیت و آلت بودن این عناوین برای افراد این است که اساسا افراد موضوع هستند و خود این عناوین اصلا منظور نظر نیستند، حتی در آن فرض هم لا یستفاد منه الا الجزئیة، باز هم جزئیة از آن استفاده می‌شود. زیرا مثلا «اذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه شیء» طبق این احتمال عدم نجاست به عنوان حکم بار شده روی عنوان «شیء» و اساسا بگوییم «شیء» منظور نظر نیست، یعنی روی افراد و مصادیق «شیء»، مثل بول، دم و خمر و همه اینهایی که می‌تواند مصداق شیء قرار گیرد، می‌گوید اگر آب به اندازه کر برسد، چیزی از این موارد، بول، دم، خمر، خنزیر و امثال آنها نمی‌تواند آن را نجس کند، مفهومش این است «اذا لم یبلغ قدر کر لیس لا ینجسه شیء»، یعنی همان قضیه‌ای که در منطوق ذکر شده بود، همان حکمی که در منطوق بیان شده بود نفی می‌شود، زیرا مفهوم عبارت است از نفی حکم ثابت برای منطوق. در مفهوم حکم مخالف ثابت نمی‌شود، در مفهوم فقط حکمی که برای منطوق ثابت بود نفی می‌شود، لذا مفهوم «اذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه شیء» عبارت است از «اذا لم یبلغ الماء قدر کر لیس لا ینجسه شیء»، لذا اینکه برخی گفتند «اذا لم یبلغ قدر کر ینجسه شیء» حرف درستی نیست. بنابراین مفهوم این قضیه نه آن است که شیخ

انصاری گفته، نه آن است که برخی دیگر گفته‌اند. یک عده گفتند مفهوم قضیه این است «اذا لم يبلغ قدر کر ینجسه شیء»، بعضی چیزهانجسش می‌کند. یعنی این ثابت می‌کند که بعضی از چیزها آب غیر کر را نجس می‌کند، بعضی فرمودند که نه، مفهوم قضیه این می‌شود «اذا يبلغ قدر کر ینجسه کل شیء» لذا نه این درست است نه آن؛ زیرا کانه هر دو فرض را بر این گرفتند که در مفهوم حکمی مخالف با حکم منطوق ثابت می‌شود، در حالیکه اینچنین نیست، در مفهوم حکمی که در منطوق ثابت بوده، نفی می‌شود و فرق است بین نفی الحکم الثابت للمنطوق و اثبات الحکم المخالف للمنطوق، هم شیخ انصاری و هم صاحب هدایة المسترشدين فرض گرفتند که یک حکم مخالف با منطوق اینجا ثابت می‌شود، در حالیکه امام خمینی می‌فرماید حکمی که برای منطوق ثابت بود نفی می‌شود که عبارت است از «عدم تنجیس شیء الماء» اینکه چیزی آب کر را نجس نمی‌کند. اگر مفهوم عبارت از نفی حکم است، اینجا مفهوم قضیه این می‌شود، «اذا لم يبلغ الماء قدر کر لیس لا ینجسه شیء» معنای این سخن چیست؟ حال این را ببریم سر افراد، زیرا فرض این است، در احتمال اول حکم روی افراد رفته است نه روی عناوین، اصلاً عناوین مد نظر نیستند، کانه منطوق این بوده، «اذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه البول و الدم و الکل و الخنزیر» مگر اینکه اوصاف ثلاثشان تغییر کند، مفهومش، (اینجا اصلاً به عنوان «شیء» کار نداریم، حکم روی افراد است طبق احتمال اول فرض این بود که این عناوین کلی مثل شیء و کل مد نظر نیستند بلکه اینها مرآة برای افراد هستند و حکم بدون نظر به آن عناوین روی افراد رفته است) مفهومش این است که «اذا لم يبلغ الماء قدر کر لیس لا ینجسه البول و الدم و الکل و الخنزیر» اگر آب به اندازه کر نرسد، اینطوری نیست که بول و کلب و خنزیر آن را نجس نکند و این منافات ندارد با اینکه بعضی از اینها آب را نجس کنند. یعنی مفهوم موجه جزئی است.

پس می‌توانیم بگوییم که در این موارد مفهوم در مقابل منطوق هم اختلاف در «کم» پیدا می‌کند و هم اختلاف در «کیف» منتهی نه به آن بیانی که آنها گفتند. این حرف چه بسا از حیث نتیجه با آنچه که برخی گفتند سازگار باشد اما راه و طریقی متفاوت است. امام خمینی نیز می‌گویند اینجا معنا و مفهوم این قضیه این است و این منافات با تنجیس بعضی از این افراد ندارد، آنها نیز همین را گفتند، آنهایی که می‌گفتند: مفهوم قضیه عبارت است «اذا لم يبلغ قدر کر ینجسه شیء» لکن راه متفاوت است. امام خمینی یک ان قلتی را در پایان بحثشان مطرح می‌کنند و به آن جواب می‌دهند که ضرورتی ندارد آن را بیان کنیم.

لذا مجموعاً امام خمینی در مورد عام استغراقی با نظر شیخ انصاری موافق نیستند. اینکه مفهوم قضیه منطوقیه عام که به نحو استغراقی حکم در آن ثابت شده، یک قضیه کلیه نیست، بلکه یک قضیه جزئی است ولی از راه و طریقی این مطلب را اثبات می‌کنند که متفاوت با آن کسانی که قائل به این هستند که مفهوم به نحو موجه جزئی است ثابت می‌شود.

دلیل امام خمینی نیز عرف است. شیخ انصاری استناد کردند به عرف که ان العرف قاض بذلک، امام خمینی نیز می‌فرماید: عرف اقوی شاهد له، عرف این را می‌فهمد. واقعش هم همینطور است. اگر این قضیه به عرف داده شود که «اذا لم یجئک زید لا یجب اکرام کل عالم» اگر زید نیامد لازم نیست همه علماء را اکرام کنی، عرف از این می‌فهمد که اگر بعضی‌ها را اکرام کنی منافاتی با این دستور ندارد، اکرام بعضی لاینافی نهی از اکرام کل و عرف هم این را می‌فهمد.^۱

حق در مسئله

^۱ مناہج الوصول، ج ۲، ص ۱۸۵ الی ۱۸۷.

به نظر می‌رسد فرمایش امام خمینی در این مقام درست است و واقعا آنچه که عرف از این قضیه می‌فهمد همین است که ایشان فرمودند در منطوق حکم بر عام استغراقی بار شود، طبیعتا در ناحیه مفهوم باید همان حکمی که بر عام استغراقی به اعتبار افرادش ثابت شده نفی شود، زیرا مفهوم یعنی انتفاء الحکم عند انتفاء الشرط، پس در مفهوم نفی الحکم باید استفاده شود، آن حکمی که برای منطوق ثابت بود در مفهوم نفی شود، لذا مفهوم «اذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه شیء» در حقیقت این است «اذا لم یبلغ الماء قدر کر لیس لا ینجسه شیء»؛ این در واقع می‌شود همان نقیضی که صاحب هدایه فرموده بود. زیرا گفت مفهوم عبارت است از نقیض منطوق، امام خمینی نیز همین را می‌گوید که لیس لا ینجسه شیء این نقیض لا ینجسه شیء است، یعنی کأنه اینجا همان نقیضی که در منطوق می‌گویند این هم همین است همینطور اینجا ثابت می‌شود. اگر هم نگوئیم بر وزان آن است حداقل این است که تعریف مفهوم این است که انتفاء الحکم عند انتفاء شرط لذا به نظر می‌رسد نظر شیخ انصاری تمام نیست.

تنبیه رابع درباره تداخل اسباب و مسببات است.

تذکر اخلاقی

قال الامام موسی بن الجعفر:

«مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلَا مَالٍ ، وَ رَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ ، وَ السَّلَامَةَ فِي الدِّينِ ؛ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكَمِّلَ عَقْلَهُ ، فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ ، وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى ، وَ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا»

این از توصیه‌های ناب و مهمی است که امام کاظم (ع) به پیروان و شیعیان و بلکه همه انسان‌ها می‌کنند. ما معمولا در درخواست‌هایمان و حاجتمان از خداوند متعال یا از کسانی که بین ما و خداوند به عنوان واسطه قرار داده می‌شوند، بیشتر مربوط به زندگی در این دنیا ست، امور مربوط به معیشت، توسعه در رزق و روزی و فویش اینکه دینمان از آفت‌ها حفظ شود، یک مقدار بالاتر رویم، از رذائل اخلاقی مثل حسادت و کینه و اینها دلمان خالی شود، یعنی می‌گوییم خدایا از نظر مادی از دیگران ما را بی‌نیاز کن یا می‌گوییم: خدایا دین ما را حفظ کن، خدایا دل ما را از کدورتها و حسادت‌ها و کینه‌ها حفظ کن، اینها دعا‌های خوبی است، بالاخره کسی که در خواست سلامت دین می‌کند، کسی که آرزوی آرامش دارد و راحتی دل و آرامش دل از خدا طلب می‌کند، خیلی ترجیح دارد نسبت به کسی که فقط نان و آب و خانه از خدا می‌خواهد. اما حضرت در این روایات به یک موضوع مهم که کمتر ما به آن توجه می‌کنیم توصیه می‌کند و آن هم درخواست عقل است، خدایا عقل به ما بده، این خیلی چیزی مهمی است، این عقلی که اینجا حضرت می‌فرماید، البته نه عقل محاسبه‌گر و عقل معاش و آنچه که در افواه به آن به زرنگی تعبیر می‌شود، عقل محاسبه‌گر مادی نیست، این به معنای حقیقی کلمه نعمت و عنایتی از خدا به بنده‌اش است. از خدا درخواست عقل کند، اگر این اجابت شود، همه اینها تأمین می‌شود.

می‌فرماید: «مَنْ أَرَادَ الْغِنَاءَ بِلَا مَالٍ» می‌گوید: کسی که می‌خواهد بدون مال و دارایی بی‌نیاز شود، مال را انسان برای رفع نیاز می‌خواهد، این مال که تأمین شد باز احساس نیاز است. معنای حرص چیست؟ آنهایی که خیلی هم ثروتمند هستند و همه نوع امکانات برایشان فراهم است، اینها باز احساس بی‌نیازی نمی‌کنند و روز به روز خودشان را نیازمندتر حس می‌کنند. می‌گوید: اگر کسی می‌خواهد بدون مال به بی‌نیازی برسد، اگر کسی می‌خواهد به آرامش درونی برسد، راحة القلب، این آن گمشده‌ای است که بشر امروز به دنبال آن می‌گردد و خیلی کم یاب شده، این همه نا آرامی‌ها و استرس‌ها، آن‌هم در کسانی که به حسب ظاهر ممکن

است آدم بگوید که اینها مشکلی ندارند، همه چیز برایشان فراهم است، اما راحة القلب و آرامش درونی خیلی مهم است، کسی که می‌خواهد به آرامش درونی برسد من الحسد، یکی از مشکلات اصلی بشر حسادت است، آن بچه کوچکی که تازه محیط دور خودش را می‌شناسد این آتش درونش روشن است تا کسی که به سنین جوانی و پیری می‌رسد همیشه خودش را مقایسه می‌کند با دیگران و این او را آزار می‌دهد. حال این قیاس در جهات مادی است یا در جهت ریاست است، اینکه او دارد و من ندارم و یک طوری این حسادت می‌کند که او موقعیتش این طور است و من اینطور هستم، این بدترین چیزی است که مثل خوره جان و روح و درون انسان‌ها را آزار می‌دهد. کسی که سلامت در دین می‌خواهد، کسی که دنبال این است که دینش دین سالم و پاکی باشد، این سه گروه: من اراد الغنی بلا مال، کسی که بی نیازی بدون مال و دارایی می‌خواهد، کسی که آرامش و آسایش درونی و قلبی می‌خواهد، کسی که دنبال سلامت دین است فلیتضرع الی الله فی مسئلته، تضرع به درگاه خدا کند در این خواسته و متضرعانه این خواسته را داشته باشد و از خدا طلب کند. بان یکمل عقله، از خدا بخواهد خدایا عقل من را کامل کن، کامل شدن عقل انسان مساوی است با رفع همه این مشکلات. عقل اگر کامل شود می‌فهمد حقیقت بی نیازی چیست؟ اگر عقل کسی کامل شود حقیقت دین را می‌فهمد، عقل کسی کامل شود دنیا را خوب می‌شناسد، عقل کسی کامل شود روح بی نیازی در تمام وجود او حاصل می‌شود و آن مسائلی که به خاطر آنها نا آرام است، آن مسائل از دیدش اهمیت ندارد، اهمیت خودش را از دست می‌دهد، اینها را حقیر می‌بیند، لذا می‌فرماید: فمن عقل قنع بما یکفی، بعد می‌گوید کسی که عقل پیدا کند به آنچه که او را بس است و کفایت می‌کند او را قانع است. بالاخره نیازهایی دارد می‌گوید آنچه که برای رفع حوایج من نیاز است، خدا را شکر دارم و به همین قانع است، و من قنع بما یکفی، استغناء، و کسی که قانع شود به آنچه که کفایت می‌کند او را این روحیه قناعت به این معنا نیست که کسی به خودش سخت بگیرد مثلا خیلی بر خودش و خانواده اش در مسائل مادی آنها را در تنگنا قرار دهد، در مسائل علمی یا موقعیت های اجتماعی هر چه هست آنچه که برای او لازم است، اگر به آنچه که او را کفایت می‌کند قانع باشد، این بی نیازی می‌شود. یعنی انسان که عقل پیدا کند، این عقل باعث می‌شود با مسئله قناعت خو بگیرد، حقایق این عالم را ببیند، می‌بیند این دنیا اینطور است و گذرا است و پایان دارد و من هم یک نیازهای محدودی دارم، همین نیازهای من برطرف شود و باید برای آن نیز تلاش کند، کسی که عقل پیدا کند روحیه قناعت پیدا می‌کند و کسی که قناعت پیدا کند بی نیازی است. اساس بی نیازی قناعت است و قناعت در پرتو عقل حاصل می‌شود و من لم یغن بما یکفیه لم یدرک الغنی ابدًا و کسی که قناعت نکند به آن چیزی که او را کفایت می‌کند هیچ گاه به قناعت و بی نیازی نخواهد رسید، اصلا هیچ گاه آن را درک نخواهد کرد. این خیلی مهم است که ما از امام موسی کاظم (ع) این را یاد بگیریم که از خدا متضرعانه درخواست کمال عقل کنیم. در دعاها چقدر از خدا طلب می‌کنیم؟ این یک مسئله بسیار مهمی است.

لذا یکی از محورهای مهم در توصیه ها و بیانات و فرمایشات امام کاظم (ع) همین است که به عقل به عنوان میزان و معیار اهمیت و ارزش، هم در دنیا و هم در آخرت تاکید می‌کند. جالب است در روایتی می‌فرماید: «ما بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَ وَ رُسُلَهُ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ، فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً لِلَّهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا وَ أَعْقَلُهُمْ أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»

اعقلهم ارفعهم فی الدنيا و الآخرة، هدف انبیاء و ارسال رسل این بوده که اینها تعقل کنند درباره خدا و از خدا، احسنهم استجابتا و احسنهم معرفتا، هر کسی که به خدا معرفت بیشتری داشته باشد پذیرش بیشتری از ناحیه خدا خواهد داشت، قرب به حق تعالی به

کثرت صوم و صلوة و الصيام نیست، چه اینکه آن هم در پرتو عقل خود به خود حاصل می‌شود، کسی که خدا را بشناسد همیشه در حال بندگی و پرستش است. اعلمهم بامر الله احسنهم عقلا و اعقلهم ارفعهم درجه في الدنيا و الآخرة، میزان و معیار افراد، درجه و رتبه افراد چه در دنیا و آخرت با این عقل معلوم می‌شود. حال چقدر ما از این عنصر بهره مندیم خدا می‌داند. زندگی ما در این دنیا نشان می‌دهد که با این امر خیلی میانه ای نداریم.

«والحمد لله رب العالمين»